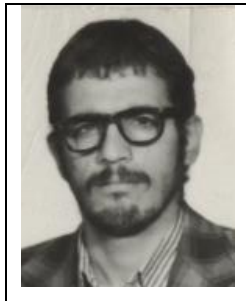


رفیق نادر (احمد) قندهاری



از شرح حال رفیق نادر - متولد 1336 تهران- تا اوائل سال 1359 مناسفانه اطلاعی نداریم. رفیقی که در اوائل سال 59 در کانون دیپلمه های بی کار در تهران با او آشنا شده است، می نویسد که نادر به خانواده ای متوسط تعلق داشته و پس از قیام بهمن، از "سازمان چریک های فدائی خلق" حمایت می کرده است.

وی در همان حال سازمان مذکور را از نظر ایدئولوژیک دچار سردرگمی ارزیابی می کرد و در عین حال به شدت مخالف مواضع ارتجاعی جریانات موسوم به "خط 3" در قبال کشورهای سوسیالیستی بود. رفیق نادر که در کانون دیپلمه های بی کار تهران با نام مستعار "احمد" فعالیت می کرد، از همان اوان رژیم جمهوری اسلامی را دارای ماهیتی ارتجاعی و خصلتی فاشیستی ارزیابی می کرد. او از طریق رفیق علی مهدی زاده (منوچهر) با مواضع "راه کارگر" آشنا شد و در سال 59 به سازمان ما پیوست و از آن پس با شور و نیروی تمام و با نام مستعار رسول به تبلیغ مواضع "راه کارگر" و توزیع نشریات آن پرداخت.

دستگیری رفیق نادر احتمالاً حدود دهم مهرماه 1360 هنگام بازگشت به منزل، جلوی در خانه اش صورت می گیرد. پس از بازداشت وی، خانه اش مورد تفتیش قرار می گیرد ولی چیزی به دست نمی آید. خانواده رفیق که پس از دوندگی بسیار زندان وی را می یابند و برایش مسواک و حوله می برند، خبر تیرباران شدنش را دریافت می کنند. رفیق نادر یک هفته پس از دستگیری، به جوخه اعدام سپرده شده بود.

از رفیق نادر وصیت نامه ای کوتاه برجای مانده است که نیمی از آن توسط دژخیمان قلم خورده است. نادر در این وصیت نامه سه سطری می نویسد: « من زندگی، تحرک، دوستی و شادی را می پرستیدم و از مرگ نفرت دارم، اما حالا که ناگزیر شده ام، چاره ای نیست. به هر حال روزی می مُردم».

این پرستنده زندگی، تحرک، دوستی و شادی، چه فراغ بال و خون سرد به مرگی آغوش گشوده که از آن نفرت داشته است! برای او زندگی به شرط تمکین در برابر ولایت فقیه و بهره کشی سرمایه، از مرگ نیز نفرت انگیز تر بوده است. او زندگی، تحرک، دوستی و شادی خود را به دست مرگ می سپارد تا به دست ولایت فقیه

نسپرده باشد. عفریت مرگ برای او به مراتب قابل اعتمادتر و امین تر از چهره ولایت فقیه است. وقتی نادر را زیر شکنجه وادار می کنند از کمونیست بودن خود دست بکشد و از مبارزه در راه آزادی و سوسیالیسم ندامت کند، او " ناگزیری" مرگ را در می یابد. کسی که به قول خودش پرستنده زندگی و تحرک و دوستی و شادی بوده، تنها به این دلیل که " به هر حال روزی می مُردم"، می خواهد تصمیم خود را بزرگ جلوه ندهد و منت بر کسی نگذارد و مرگ خود را برای دیگران به همان اندازه بی اهمیت جلوه گر سازد، که خود هنگام روبرویی با آن، آسانش یافته است.

وصیت نامه کوتاه نادر، بیوگرافی کامل اوست و چیزی بر آن نمی توان افزود. فقط باید از آن آموخت.

وصیت نامه رفیق:

من احمد قندهاری، فرزند محمد، متولد 1336 تهران در شنبه شب 60/7/18 وصیت می کنم از خانواده خود می خواهم که از مرگ من وحشت بی صبری به دست نیاورند من زندگی، تحرک، دوستی و شادی را می پرستیدم و از مرگ نفرت دارم، اما حالا که ناگزیر شده است، چاره ای نیست. به هر حال روزی می مُردم. وصیت کامل خود را قبلاً نوشته ام در دفتر موجود است.

احمد قندهاری

1360/7/18